

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۵۷

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۱۱/۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

چند سؤال رسیده؛ منتها من از بحث‌های گذشته یک خلاصه‌گیری داشته باشم که در برگیره هم منعکس است؛ بعد سؤالات را جواب می‌دهیم و بعد بحث جدید را ان شاء الله شروع می‌کنیم. حاصل تحقیق کلاس این شد که مشتق برای خصوص متلبس است و استعمالش در اعم از متلبس و منقضى عنه المبدأ دلیل می‌خواهد. دیگر حالا با آن نگاهی هم که ما داشتیم که این مسئله می‌تواند مسئله پرتمری باشد، فقیه باید در استنباط توجه کند. این یک نکته.

نکته دیگری که باید توجه داشته باشید این بود که ما دنبال اثبات وضع نیستیم. حالا مثلاً برویم ببینیم عرب سه هزار سال پیش، دوهزار سال پیش وضع کرد مشتق را برای فلان یا فلان. ما دنبال استعمالات شارع هستیم؛ البته به قدری که عند الشک می‌توانیم رفع شک کنیم. چون مشکل استعمال می‌دانید این است که موقع شک با آن رفع شک نمی‌کنند؛ برخلاف این که اگر وضع ثابت بشود، اصالة الحقیقه. این که می‌گویند استعمال اعم از حقیقت و مجاز است، ثمره‌اش این است که در وقت شک شما نمی‌توانید رفع شک کنید. مثلاً مسجد آیا در خصوص مکانی است که الان عبادت می‌کنند یا ساختمانی دارد؛ به هم نخورده یا اگر پارک هم شده به اعتبار گذشته (تا آخر مثالی که داشتیم). مهم برای ما محیط شرع است. روایات، آیات، این‌ها را وقتی نگاه می‌کنیم می‌کنیم در خصوص متلبس و مخصوصاً تأکید می‌کنم این کلمه را شک را هم می‌توانیم برطرف کنیم.

نکته دیگری که مثلاً می‌گوییم از نکات کلاس بود، دلیل خصوص متلبس بود. یکی را تبادل قرار دادیم اگر یادتان باشد و یکی هم (یک دلیل که به نظر ما رسیده عرض می‌کنیم و جایی شاید نبینید) خود اقتضای وضع. بالآخره وضع یک حساب و کتابی دارد. برای منقضى عنه المبدأ واضح دلیل ندارد وضع کند.

و آخرین نکته‌ای که خلاصه اختلافات مشتقات در مبادی است. من دارم نکاتی می‌گویم که گلوگاه است. اختلاف مشتقات در مبادی، ما هم اضافه می‌کردیم در انقضا، در تلبس. بعضی چیزها مثلاً تلبس به شأنت است؛ اما بعضی چیزها تلبسش به فعلیت است. بعضی چیزها انقضایش به کار را کنار گذاشتن است. بعضی وقت‌ها انقضایش به اعراض است. این‌هایی که قبلاً داشتیم. اصلاً یک چیز می‌خواهید به شما بگویم؟ نمی‌دانم دیگران گفته‌اند، نگفته‌اند. اصلاً ممکن است با توجه به این نکته، نزاع اعمی‌ها و اخصی‌ها یا به مرز صفر برسد، یا خیلی کم بشود. مثلاً اعمی می‌رود در قفل‌سازی، کلیدسازی مفتاح را دست می‌گیرد و می‌گوید این کلید است؛ ولو تا الان هیچ قفلی باز نکرده یا نخواهد باز کند. گذاشته‌ایم کنار. آدم گاهی قفل را می‌گذارد کنار. کلید را می‌گذارد کنار. می‌گوید نگاه کن کلید است با این که منقضی شده. آن یکی می‌رود سراغ آدم خواب و آدم سر سفره و آدم پشت میز که دارد غذا می‌خورد می‌گوید نگاه کن. همین که برود کنار دیگر نمی‌گویند آکل حقیقتاً. می‌گویند کان آکلاً. باید به این دو پسر بگویند آقایان تو رفتی سراغ یک مبدئی که انقضایش یا فعلیتش به شأنت است. آن یکی رفته سراغ یک مبدئی که به فعلیت است. خیلی حرف تمیزی است آن حرف. البته شروعش از آقای آخوند بود. منتها دیگر بسطش و این‌ها از ما بود که یادتان باشد چندین جلسه معطل شدیم. اصلاً آن‌طوری باشد ممکن است اعمی‌ها ... مثلاً اعمی‌ها در آکل و شارب و نائم می‌گویند برای اعم وضع شده؟ از آن طرف اخصی‌ها در مفتاح و تاجر و مظلوم و مقتل و مشهد الرضا می‌گویند برای اخص وضع شده؟ داشتیم دیگر. می‌گفتیم انقضا ندارد اصلاً. یعنی مکان شهادت امام رضا. صد هزار سال دیگر هم باشد مشهد مکان شهادت امام رضا است. کربلا مقتل الحسین است. هزار سال دیگر، صد هزار سال دیگر هم باشد مقتل الحسین است. انقضا ندارد. لذا خیلی نزاع نباید دقیق معنوی باشد. حداقل نزاع تقلیل پیدا می‌کند. حالا این مقدارش را می‌توانیم بگوییم.

در برگه چهار دایره به این نکات اختصاص داده شده است.^۱ من دوست دارم دایره سومی را را شما خط ببرم. «ان الفقیه بما هو مستنبط للاحکام من النصوص الشرعیه». یعنی فقیه بما هو مستنبط. حالا ممکن است فقیه شئون دیگری هم داشته باشد؛ اما بحث ما الان بحث استنباط است. فقیه بما هو مستنبط احکام، بی‌نیاز است از اثبات وضع. ما چه کار داریم؟ گفتم چهار یا سه هزار سال پیش (نمی‌دانم زبان عرب کی آمده.) چه کار داریم برای اعم وضع شده، برای اخص وضع شده؛ بلکه یکفیه اثبات استعمال المشتق در خصوص تلبس در محاورات شارع

^۱ . یاد می‌گیریم وقتی بحثی را می‌خواهیم بیرون خلاصه‌اش را در چند شماره بیاوریم. نگوییم هست بروند نگاه کنند. چون می‌رود؛ دو سال دیگر؛ سه سال دیگر؛ پنج سال دیگر. خود ما هم یادمان می‌رود چه گفته‌ایم. خود ما هم یادمان می‌رود چه گفته‌ایم. وقتی خلاصه باشد، آدم خلاصه را نگاه می‌کند. الان کتاب‌ها و پژوهش‌های خوب، یکی از امتیازاتش همین داشتن چکیده و داشتن خلاصه و این‌ها است.

و استعمالات شارع. حالا فضلا اگر این را تا این جا من می گفتم فوری در امتحان شورا به شما گیر می داد. می گفت از کی تا حالا استعمال شارع به درد می خورد؟ یعنی استعمال را می شود به آن اعتماد کنی؟ چون استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. ما باید دنبال وضع باشیم تا حقیقت بشود تا وقت شک شکمان را برطرف کنیم. لذا ببینید من پشتش آورده ام. اصلاً من برای همین خواندم عبارت را. علی وجه ... یعنی این قدر استعمالات زیاد است، محاورات شارع کثیر است که می شود اعتماد کنی بر آن در مواضع شد. یعنی اگر یک جا ندانستیم شارع این را در منقضی استعمال کرده یا نکرده، اگر شک کردیم، می آیم با استعمالات زیاد ... وقتی زیاد شد انسان می تواند اعتماد کند. ما معتقدیم که صرف استعمال علامت حقیقت نیست؛ ولی اگر محاوره صورت گرفت، زیاد شد، انسان این را اطمینان می کند. شما اگر نود و پنج درصد استعمالات شارع را در خصوص متلبس ببینید، آن پنج درصد را چه کار می کنید؟ ملحق می کنید به آن نود و پنج درصد. اصلاً اطمینان می کنید. لذا این قید باید باشد.

۵-۹- اموری در خاتمه مشتق

من دو راه داشتم؛ بلکه سه تا بلکه چهار تا. یکی این که اصلاً ما این شش امر را فاکتور بگیریم و بگوییم فلان چیز دیدی ندیدی و برویم سراغ اوامر. اتفاقاً بعضی از اصولیین شهیر همین کار را کرده اند. گفته اند این شش تا ثمره فقهی ملموسی ندارد. تازه من با احتیاط می گویم ملموس. ممکن است ثمره فقهی ندارد و فقیه را به کار نمی آید این شش مطلبی که آقای آخوند دارد. لذا بعضی ها اصلاً بحث نکرده اند؛ ابداً. بعضی ها آمده اند از این شش تا دو تا یا سه تا را گفته اند؛ بقیه اش را فاکتور گرفته اند. البته آن دو سه تایی که گفته اند حسابی بحث کرده اند. مفصل بحث کرده اند. بعضی ها هم اختصار، مختصر. ما خودمان دور قبل، من امر اول را خیلی معطل آن شدم؛ خیلی نسبی؛ ولی بقیه امور را دیگر اشاره نکردیم؛ اما آنی که الان به ذهنم می رسد (این ها دیگر مقدمه بحث است)، آنی که الان به نظرم می رسد این است که ما این شش امر را با شدت اختصار، یعنی حتی از کفایه هم مختصرتر اشاره کنیم (حالا عرض می کنم چرا). و از مسئله بگذریم. یعنی فکر می کنم در جمع بین سلوکات و رفتارها این رفتار [بهتر است]. اولاً آشنایی اش فی الجمله خوب است. حالا عرض می کنم؛ ولی معطل شدن هم وجهی ندارد؛ بله اگر دوجا، سه جا، ده جا در استنباط اثر داشت، معطل آن می شدیم. شما بحث مشتق را دیدید. ما واقعاً به گمان خودمان زنده اش کردیم و عرض کردیم این طور نیست که بعضی ها فکر می کنند ثمره اش تغوط ذیل شجره مثمره ظاهر می شود یا باب نذر. نه، این حرف ها چیست می زنید. بروید وارد شوید ببینید چه قدر اثر دارد که هی هم مثال می زدیم. یکی جمع کند بیانات ما را متوجه می شود؛ اما این شش امر که ای عجب آقای آخوند مخصوصاً امر اول را مفصل وارد شده. ما اگر خدمت آقای آخوند برسیم در برزخ و به ما اجازه بدهند و فرصت بشود (یک دفعه آدم آن جا برود این ها را یادش می رود). اول دستش را به عنوان استاد می بوسیم و می گوییم آقای آخوند

شما که کفایه الاصول بنا بود بنویسید. شعارتان کفایه الاصول است؛ نه بسط الاصول. این بحث‌ها را شما کردید [لازم بود؟] ما بنا داریم این شش امر را مختصراً بیان کنیم.

این که چرا بیان می‌کنیم به این دلیل است که یک اشتباهاتی شده. دلیلش هم این است که این مسئله از منطق آمده در اصول. مطلب وقتی از یک دانشی می‌آید در دانش دیگر، کسانی که می‌خواهند بحث کنند، باید بروند کلمات خود طرف را ببینند. الان فرض کنید من می‌خواهم این بحث را بکنم، همین بحث اول را، از کفایه بحث کنم. خب کفایه کتاب منطق نیست. کتاب منطق مطالع است، شرح المطالع است. آن‌ها را باید دید. یک اشتباهاتی شده که آن اشتباهات را حل کنیم. یک چیز دیگر هم به شما بگویم که من را وادار کرد، یک بحث‌هایی راجع به صفات باری مطرح می‌شود. درست است ما دعوت نشده‌ایم به این که زیاد در مورد ذات خدا فکر کنیم. ائمه فرموده‌اند در آثار خدا فکر کنید، اما به عنوان یک عالم، یک متفکر، باید بتوانیم مثلاً بعضی از معتقداتمان را توضیح بدهیم. مثلاً اگر گفتیم که خداوند صفاتش عین ذاتش است، با بحث مشتق چطور جمع می‌شود؟ یعنی علم و عالم در خدا چطور تصور می‌شود. این‌ها در این بحث‌ها این چند روز داریم. تکرار می‌کنم. من داشتم فکر می‌کردم در این دوره چه کار کنم، وقتی همه این شش امر را دیدم، دیدم خیلی ارزش دارد؛ منتها مختصر. حالا برویم در کلمات هی نقض و ابرام، نه دیگر آن‌ها طولانی می‌شود. اگر کسی مایل است خوشبختانه ادبیات هم دارد. ادبیات دارد. الان اولین بحثمان بساطت مفهوم مشتق یا ترکیب مفهوم مشتق است. این خودش یک پایان‌نامه است. به جد سادات قسم قشنگ یک پایان‌نامه خوبی می‌شود. مقاله که چه عرض کنم؟ یک مقاله پر، یک تحقیق می‌شود؛ معنای مشتق، بساطت معنای مشتق یا ترکیبش؛ ولی اگر از من پرسید می‌گویم نمی‌خواهد وقتتان را روی این مسئله بگذارید؛ چون این یکی ثمره چندانانی ندارد. بیشتر ثمره ادبیاتی دارد که ما وقتی از یک مشتق می‌خواهیم تعبیر کنیم، تعبیر بسیط داشته باشیم یا تعبیر مشتق. الان به شما بگویند ناطق را معنا کن. چه می‌گویی؟ می‌گویید شیء له النطق؟ شخص له النطق (مرکب)؟ یا نه، ناطق را این طوری معنا نمی‌کنید؟ حالا چطوری، صبر کنید. بساطت معنای مشتق را بکنید. به شما بگویند عالم را تعریف کن، مخصوصاً در مورد خدای متعال، می‌گویید ذات له العلم؟ یا یک تعبیر بسیط می‌کنید؟ بساطت آن را صبر کنید. اجمالاً یک مقدار ادبیات ما را درست می‌کند. در صفات باری معتقداتمان را درست می‌کند. این است که (چند روزی هم طول می‌کشد). وارد بحث اموری می‌شویم که به قول آقای آخوند سزاوار آگاهی است. لذا ما بحث اوامر را می‌گذاریم برای روزهای آینده. زود می‌رسیم. چون بنا بر تفصیل نداریم.

۵-۸-۱- امر نخست: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق:

الامر الاول: فی بساطة مفهوم المشتق او ترکبه. آیا مفهوم مشتق مرکب است؟ مثال زدم برایتان. به شما بگویند ناطق را معنا کن. بازش کن. ضاحک را باز کن؛ عالم، قادر، کامل، غفور، ودود، هرچه. چطور باید تفسیر کنیم؟ مرکب یا بسیط؟

من یک قولی داده‌ام که اشکالات درس گذشته را جواب بدهم. اشکالات خوبی شده.

پرسش: ظاهر بیان شما این بود که اسلام آوردن عابد صنم و وثن برای او صلاحیت و شایستگی ایجاد نمی‌کند و چنین مطلبی را نمی‌توان از قاعده‌ی جب استفاده کرد. در حالی که به نظر می‌رسد اهل تسنن نمی‌خواهند بگویند قاعده‌ی جب شایستگی ایجاد می‌کند؛ بلکه مدعای آن‌ها این است که گناه شرک و ظلمی که شخص در حق خداوند روا داشته به واسطه‌ی اسلام آوردن برداشته می‌شود؛ گناه برداشته می‌شود؛ اما شایستگی خلافت آن سه نفر را به ادله‌ی دیگر اثبات می‌کنند. همین‌که از این قاعده رفع گناه شرکی که سه نفر در زمان جاهلیت داشته‌اند برداشته شود برای مستدل سنی کفایت می‌کند.

پاسخ: ایشان می‌گویند استدلال می‌کنند. آن‌ها هیچ استدلالی برای لیاقت آن‌ها ندارند. یعنی خود آن‌ها وقتی با مطاعن آن‌ها مواجه می‌شوند [عدم لیاقت را می‌پذیرند]. متها امامت را می‌آورند پایین. شخص را نمی‌توانند بالا ببرند. دیروز گفتم برایتان. امامت را می‌آورند پایین؛ اما راجع به سؤال، قاعده‌ی جب بگویم گناه را می‌آمرزد؛ یعنی باعث عفو گناه می‌شود؛ اما بحث سر این بود که این گناه، یعنی عبادت وثن، دو اثر دارد. یکی اثر گناه دارد، جرم است؛ آن را بگویم قاعده‌ی جب برمی‌دارد؛ اما بحث سر این بود که ظلمی مثل عبادت وثن، لیاقت را می‌گیرد و لیاقت با جب بر نمی‌گردد. لیاقت با جب بر نمی‌گردد که دوستان هم قبول دارند. شما می‌گویید گناه بخشیده می‌شود می‌گوییم بخشیده می‌شود. ما هم نمی‌گوییم بخشیده نمی‌شود. این‌هایی که مشرک بودند، وقتی مسلمان می‌شدند می‌دانید که واقعاً اگر مسلمان می‌شدند به معنای واقعی، یعنی منافق نبودند، بله، گناهشان بخشیده می‌شد. ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مال بعد از اسلام است و الا شرک قبل از اسلام بنا است بخشیده بشود؛ اما عبادت وثن یک اثر دیگر هم داشت. اثرش این بود که لیاقت را ابداً از طرف می‌گرفت. یادتان می‌آید یک کلمه‌ی ابداً آقای نایینی داشت در لاینال ابداً. ما اشکال کردیم که ابداً در آیه نیست؛ ولی ابداً در روایت هست؛ همان روایتی که آدرس دادم به البرهان آن‌جا ابداً دارد.

پرسش: به نظر شما اصلاً جا دارد که حضرت ابراهیم برای شخص ظالمی که توبه کرده درخواست امامت کند؟ نرسیدن عهد خدا به ظالمان نه تنها برای امامت نیست، بلکه کثیری از انبیا داریم که معصوم هستند؛ ولی امام نیستند. مگر خود حضرت ابراهیم این را نمی‌داند؟ اصلاً شرط لازم امامت مقام عصمت است نه شرط کافی.

پاسخ: به هر حال ابراهیم سؤال کرد دیگر؛ یعنی شما می‌خواهید بگوییم جناب ابراهیم برای مسلمانان توبه کرده هم سؤال نکرد؟ آیه این دلالت را دارد و جناب ابراهیم به هر دلیلی این سؤال را کرد. حالا یا جناب ابراهیم آن لحظه نمی‌دانست (بالآخره علم پیامبران دائم اضافه می‌شود؛ یعنی می‌خواهم بگویم اگر گفتیم نمی‌دانست وحشت نکنیم) یا به هر دلیلی سؤال کرد «و من ذریتی؟». بالأخره این ذریه یا ذریه معصوم مطلق است که بنا شد سؤال ابراهیم منحصر نباشد، جواب خدا منحصر باشد. به نظرم اگر دوستان یک دقتی بیشتری بکنند مسئله حل می‌شود.

و اما نکته دیگری که من خوشم آمده این سؤال را کرده‌اند خوب است دقت کنید خیلی جاها به درد می‌خورد، اگر دقت کردید من دیروز گفتم شاید مواردی از قاعده جب حکم سلطانی بوده؛ عفو سلطانی بوده. اگر حکم عفو سلطانی باشد، دیگر نمی‌توانید به عنوان قاعده جب درست کنیم و بعد از آن در ما هم استفاده کنیم. حواستان هست؟ مثلاً آن جایی که مغیره بن شعبه را پیامبر قصاص نکردند، البته آن چون مسلمان شده بود آن‌هایی که کشته بود کافر بودند، تکفائی در دین نداشتند. بنابر اندیشه مشهور هم که وقتی تکفائی در دین نباشد، قصاص نیست. حالا اگر از این مسئله بگذریم، چون همان‌جا هم اگر طرف عادت کند و تکرار بشود، قصاص می‌شود. بگوییم این عفو سلطانی بوده از طرف رسول خدا، لذا نمی‌توانیم به حساب قاعده جب بگذاریم و به حساب قاعده بگذاریم که برای همه زمان‌ها و مکان‌ها از آن استفاده کنیم. این دوستان به خوبی فهمیده که لازمه سلطانی یعنی چه. لذا اشکال گرفته. اشکالش را می‌خوانم دقت کنید. ایشان گفته که در بحث حکم شخصی و سلطانی در تاریخ مواردی داریم که امام علی علیه السلام با دیگران مطابق همین رفتار پیامبر با دیگران برخورد کردند. بر فرض که حکم شخصی و سلطانی باشد، چرا نتوان به موارد مشابه سرایت داد؟ پیامبر الگو هستند؛ به خصوص برای حاکم شرعی یا زعیم؛ پیروی از این الگو بیش از هر فرد دیگری لازم است.

مستشکل محترم! ببینید یک افق جدیدی با این سؤال در بحث‌ها باز می‌شود. من این افق را باز کنم. شاید خود دوستان هم متوجه نبود دارد چه کار می‌کند؛ ولی دقت کنید. اصولاً مواردی که پیامبر عظیم‌الشان، حضرت امیر، امام حسن، حتی آن‌هایی که حکومت نداشتند، امام صادق، امام باقر، این‌ها مواردی حکم سلطانی داشتند؛ همانی که امروزه ما می‌گوییم حکم حکومتی؛ حکم سلطانی، حکم ولایی. این‌ها را داشته‌اند. یک بحث قشنگی که هست این است که آیا می‌شود از این‌ها به عنوان یک الگو پیروی کرد یا نه؟ به عنوان یک الگو. مثلاً پیامبر در

جنگ احد چه کار کردند؛ در فتح مکه چه کار کردند؟ این ها جنسش حکم سلطانی است. عفو کنید، اعدام کنید، آن سه نفر، چند نفر را عفو نکنید، بقیه را عفو کنید، خانه ابوسفیان بشود خانه امن، این ها همه اش احکام سلطانی پیامبر است. ببینید این طوری راحت صحبت نکنید. حالا منی که می دانید چندین دهه است روی این مسائل توقف داشته ام دارم عرض می کنم به دوستی که قاعدتاً باید خیلی جوان باشد. این بحث الگو بودن، ما نه می توانیم صد در صد انکار کنیم و نه می توانیم چشم روی هم بگذاریم آیه بخوانیم «لکم فی رسول الله اسوه حسنه» بعد تمام احکام حکومتی پیامبر را بخواهیم اجرا کنیم؛ چون احکام حکومتی تابع اقتضائات است و به گمان ما اگر همسانی شرایط (حتی همسویی نمی گویم. همسویی به درد نمی خورد. همسویی یعنی مشابهت. همسانی یعنی مماثلت.)، اگر همسانی شرایط حکم حکومتی معصوم باشد، ممکن است کسی الگو بگیرد؛ اما نمی تواند به عنوان یک حکم همیشگی، بگوید رسول خدا الگو هستند؛ هرکاری در فلان جنگ کردند، من هم در همه جنگ ها می کنم یا بیاید یک کتابی بنویسد به عنوان حقوق بشر دوستانه مربوط به اسرا و جنگ بر اساس رفتارهای پیامبر. مرز دقیقی است. نه ردش مطلقاً درست است و نه مثل این دوستان درست است و لذا نمی توانیم حکم سلطانی را به راحتی قابل الگوگیری بدانیم. قبول دارید بحث سختی است؟ الان بعضی ها مثلاً استناد می کنند به برخی جنگ های پیامبر. مثلاً دفاعی نبوده؛ ابتدایی بود. بعد می خواهند بر همین اساس بگویند خب پیغمبر الگو است دیگر. لکم فی رسول الله اسوه حسنه. پس ما هم الان می توانیم جهاد ابتدایی داشته باشیم. اگر این ها احکام سلطانی بوده، همسانی شرایط لازم است. اگر آن مصاحبه ما را در شوکران (سال ۹۵) ببینید، بخشی از مصاحبه هفتاد دقیقه ای این است. من اگر تا حالا این مصاحبه را گوش نکرده باشم، جای شما باشد حتماً می بینم. جالب نیست این طور بگویم؛ ولی ما با شما این حرف ها را نداریم. ما را شناخته اید دیگر. آن بحث را ببینید. چنان که یک چیز دیگر به شما بگویم. احکام قضایی امیرالمؤمنین قابل الگو است یا نه؟ احکام قضایی همان احکام سلطانی است. فقط در فصل خصومت است. فرقی همین است. حکم سلطانی با حکم قضایی هر دو حکم حکومتی است؛ حکم سلطانی است. منتها یکی در فصل خصومت است، یکی نیست. ما در مقاله ای داریم به نام امام علی و فقه (در دانش نامه امام علی، جلد پنجم) آن مقاله من وارد شدم که آیا ما می توانیم الگوگیری کنیم یا نه.

پرسش: فرمودید شعار بودن روایتی، فراتر از بحث جبر است (همین را ما گفتیم. ما گفتیم اگر قائل به جبر هم نشویم، جبر ضعف سند، وقتی شعار بشود دیگر می شود). اگر کسی جبر را قبول ندارد، با شعار بودن روایتی، می تواند آن را بپذیرد. سؤال: مثل آقای خویی که جبر سند را قبول ندارند، به این علت است که وثوق به سند را معتبر می دانند، نه وثوق به صدور را. حال کسی که دنبال وثوق به سند است، چگونه به شعار بدون استناد کند که وثوق به صدور را می رساند؟

پاسخ: پس ما چه گفتیم؟ ما همین اشکال را داریم؛ یعنی ایشان می‌خواهند بگویند که روی مبنای آقای خوئی شعار بودن فائده‌ای ندارد. البته به شما بگویم. ایشان اصلاً به این نکته توجه نداده؛ نمی‌گوییم توجه نکرده و الا عقیده‌ام آن است. ایشان به این نکته توجه نداده اصلاً. ایشان همه را یک کاسه کرده. فرموده روایاتی که سند ندارد، خداحافظ. ما داریم می‌گوییم نه این مبنایتان را درست کنید. در شعائر نگویید. حالا شما می‌گویید که آقای خوئی که این‌طور می‌گوید بله، همین را داریم می‌گوییم.

الحمد لله رب العالمین.